

اگر هولوکاست حقیقت داشته باشد، مقصر اصلی آن هیتلر است و اگر روایت مشهور حامیان هولوکاست از عملکرد آلمان نازی را بپذیریم، هیتلر و حامیان او باید یهودستیزانی قهار بوده‌باشند.از این روهر تحقیقی درباره هولوکاست، چه از سوی حامیان و چه از سوی منتقدان آن، باید همراه با بررسی زندگی و شیوه رفتار و بازخوانی تفکر «آدلف هیتلر» درباره یهودیان باشد، چرا که اگر هیتلر شخصیتی ضدیهودی داشت و نظام رایش سوم را بر مبنای نابودسازی یهودیان استوار ساخته بود، لاجرم باید آن را شاهدی بر هولوکاست دانست اما اگر تحقیقات موق ت تاریخی نشان‌دهنده چهره متفاوتی از هیتلر و رفتارش با یهودیان باشد، آنگاه می‌توان در بخش زیادی از ادعاهای صورت‌گرفته درباره نظام هیتلری بویژه هولوکاست تردید کرد. به بیان دیگر اگر به تحقیق درپایم هیتلر نه‌تنها دشمن یهودیان نبود بلکه همکاری سختخوش در تحقق آرمان‌های کلان این قوم بوده است، آنگاه باید روایت فعلی هولوکاست را افسانه دانست.

- آشنایی با شخصیت هیتلر**

آدلف هیتلر فرزند «آلوئیس هیتلر» ۲۰ آوریل ۱۸۸۹ در اتریش به دنیا آمد، او کودکی و نوجوانی خود را در وین و مونیخ گذراند. او در جنگ اول جهانی دلاطلیانه به ارتش آلمان پیوست و به‌عنوان سربازی شجاع نشان‌هایی دریافت کرد. در آخرین ماه‌های جنگ مجروح شد و تا مدتی پس از جنگ در بیمارستان بستری بود. هیتلر در دوران پرافت و خیز پس از جنگ و زمانی که آلمان گرفتار بحران‌های مالی و اجتماعی ناشی از جنگ بود، به حزب ناسیونال – سوسیالیسم کارگران آلمان پیوست و به سرعت مراتب ترقی را پیمود. او در سال ۱۹۳۳ به‌عنوان رهبر حزب به صدراعظمی آلمان رسید و در سال ۱۹۳۴ عنوان رهبر آلمان را کسب کرد. زندگی او ۳۰ آوریل ۱۹۴۵ در برلین و در آخرین روز جنگ دوم جهانی در اروپا پایان یافت.

- پایان هیتلر**

یکی از راه‌های کسب آگاهی از خصومت میان هیتلر و حکومتش با یهودیان، تحقیق در میان حامیان و اطرافیان او است، چرا که وجود افراد ضدیهودی یا دشمنان شناخته‌شده یهودیان در میان اطرافیان وی نشان از گرایش ضدیهودی هیتلر خواهد داشت. در چنین صورتی نباید در میان یاران و حامیان او اثری از یهودیان پیدا کنیم اما اگر به تحقیق درپایم که یهودیان زیادی از جمله بزرگان و رهبران این قوم در میان حامیان هیتلر بوده و با او همکاری کرده‌اند، آنگاه این فرضیه که هیتلر و نازیست‌ها خواهان کشتار یهودیان بوده‌اند، دچار اشکال اساسی می‌شود، چرا که در این صورت باید ابتدا از رهبران و بزرگان یهود شروع می‌کردند در حالی که آنها خود در زمره حامیان هیتلر بوده‌اند. از سوی دیگر حمایت رهبران یهودی از هیتلر نشان می‌دهد از نظر این رهبران، هیتلر دشمن یهود محسوب نمی‌شده، چرا که در غیر این صورت باید این رهبران را نیز دشمن یهودیان دانست.

اما تاریخ در این زمینه مطالب تکان دهنده و قابل توجهی ارائه می‌کند «اسحاق شامیر» نخست‌وزیر پیشین اسرائیل را باید یکی از مهم‌ترین رهبران یهودی دانست، زیرا به یکی از بزرگ‌ترین مناصب حکومتی یهودیان و صهیونیست‌ها دست یافت ولی سابقه زندگی او نشان می‌دهد این یهودی سرشناس نه‌تنها حامی هیتلر بوده و در زمان حکومت هیتلر بر یهودیان او از حمایت کامل می‌کرده است بلکه در زمان جنگ و در همان دوره‌ای که حامیان هولوکاست مدعی کشتار برنامه‌ریزی شده یهودیان توسط رایش سوم بودند، او دوشادوش ارتش آلمان علیه متفقین می‌جنگید. حضور شامیر در ارتش هیتلر نشان‌های آشکار بر حمایت و همکاری سطح بالای جامعه یهودیان و صهیونیست‌ها با نازی‌هاست اما همین فرد سال‌ها بعد وقتی در اسرائیل به نخست‌وزیری رسید، از دولت آلمان پس از جنگ برای کشتار یهودیان به دست ارتش آلمان غرامت می‌گرفت؛ درحالی که خود در زمان جنگ در ارتش آلمان خدمت می‌کرد!

یهودی شناخته‌شده دیگر «آواراهام اشترن» معروف به «اشترن گانگستر» (رهبر جنبش آزادی اسرائیل) است که در زمان جنگ دوم جهانی پیشنهاده رسمی حمایت از ارتش آلمان در برابر متفقین و مطرح ساخته بود. او نقش و جایگاه والاّی نزد یهودیان داشت و اسحاق شامیر سال‌ها جانشین او در جنبش مذکور بوده است. حضور این دو رهبر یهودی در ارتش آلمان و حمایت آنها از نازی‌ها در اوج جریانات، فرضیه کشتار جمعی یهودیان توسط هیتلر و نظام هیتلری را دستخوش تردید جدی می‌کنند، چرا که در صورت پذیرش این فرض باید این رهبران مورد احترام صهیونیست‌ها و یهودیان را خائنانی به یهود دانست که رسماً از کشنده یهودیان اعلام حمایت کرده‌اند.

رهبران یهودی حامی هیتلر به این دو نفر منحصر نمی‌شوند. «امیل موریس»، از دوستان نزدیک هیتلر نیز از یهودیان سرشناس بود. موریس که در دوره‌ای به همراه هیتلر در زندان به سر برده بود، بعدها هنگام رهبری هیتلر در حزب نازی، نفر دوم اس‌اس (SS) شد. او در میان اس‌اس‌ها پس از هیتلر قدرتمندترین شخص شناخته می‌شد. «گرتروداشتاین» نیز که به‌خاطر دریافت جایزه نوبل ادبیات، از یهودان مشهور و سرشناس محسوب می‌شود تا بداجنا در حمایت از نظام هیتلری و شخصی‌پیشوا اصرار داشت که در دوره‌ای هیتلر را به‌عنوان نامزد جایزه صلح نوبل معرفی کرده بود. حتی آدلف هیتلر که از او چهره‌ای چنانیکار و خونخوار ساخته می‌شود، زمانی از سوی همین جامعه یهودی و سرشناسان آن برای دریافت جایزه

روایتی مستند از ارتباط گسترده صهیونیست‌ها با آدولف هیتلر

بخت‌النصر قرن بیستم

- غلامرضا رفعت‌نژاد

بوده‌اند. «بریان ریگ» از محققان دانشگاه کمبریج،

با بررسی ارتش هیتلر دست‌کم به یهودی بودن چه حد قابل تردید و خدشه‌پذیر است. علاوه بر همه اینها، برخی رهبران یهودی آلمان همچون «هلموت اشمیت» که از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۲ صدراعظمی آلمان را برعهده داشتند در زمان جنگ دوم جهانی در ارتش آلمان به فعالیت مشغول بوده‌اند. اشمیت در ارتش نازی افسر نیروی هوایی بود. این در حالی است که حامیان هولوکاست مدعی‌اند در همان دوره که امثال اشمیت یهودی در ارتش آلمان درجه افسری داشته‌اند، این ارتش مشغول کشتار جمعی یهودیان بوده است. «جورج کارسکی» از رهبران مشهور یهودیان که کاملاً حامی سیاست‌های نازی‌ها و خواهان جداسازی کامل یهودیان از آلمان‌ها بود، به کرات از دولت آلمان نازی خواسته بود یهودیان آلمان را مجبور به قرار دادن ستاره داوود روی سینه خود کند. کارسکی معتقد بود از این طریق دولت آلمان به اهداف همیشگی یهودیان درباره جدا بودن از جوامع پیرامونی خود جامه عمل خواهد پوشاند. در ادامه در

این‌باره توضیحات بیشتری خواهیم آورد.

■ نگاه واقعی نظام هیتلری به یهودیان
از جمله پرسش‌های بی‌پاسخ این است که آیا نظام هیتلری خواهان از میان بردن همه یهودیان بوده است یا خیر؟ در جواب به این سوال باید گفت با توجه به همکاری‌های وسیع رهبران یهودی با شخص هیتلر و ارتش رایش سوم، این فرض که آلمان نازی در پی کشتار جمعی یهودیان بوده، کاملاً نپذیرفتنی است اما برای آنکه بتوان همکاری وسیع یهودیان با هیتلر را تفسیر کرد باید به دنبال هدف مشترکی میان آنان و هیتلر بود. به نظر می‌رسد سیاست‌های هیتلر در آلمان وجه مشترکی با آرزوهای رهبران و سازمان‌های یهودی برای جامعه یهود داشته است. این وجه مشترک شامل جداسازی یهودیان از جوامع پیرامونی و مجبور کردن یهودیان اروپا به مهاجرت است. چنانکه درباره عملکرد جورج کارسکی یادآور شدیم، این رهبر یهودی از حامیان جدی سیاست‌های هیتلر درباره یهودیان بود. در حالی که در تبلیغات کنونی چنین وانمود می‌شود که سیاست آلمان درباره نشان‌دار شدن یهودیان، سیاسی تحقیر‌آمیز و غیرانسان‌دوستانه بوده است اما در این تبلیغات هرگز اشاره نمی‌شود طراح اصلی چنین سیاستی، یکی از رهبران یهودی آلمان بوده است؛ جورج کارسکی بارها و بارها از دولت آلمان نازی خواسته بود نصب علامت ستاره داوود را برای یهودیان اجباری کند.

کارسکی معتقد بود نصب ستاره داوود باعث مشخص شدن یهودیان و عدم ادغام آنان در میان مسیحیان خواهد شد. سرانجام در اکتبر ۱۹۳۹ این امر در دستور کار دولت آلمان قرار گرفت و در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱ به صورت اجباری درآمد. از این مساله تاریخی می‌توان دریافت رهبران یهودی در این هدف با هیتلر و نازی‌ها در جداسازی یهودیان از غیریهودیان مشترک بوده‌اند. حتی رهبران یهودی در سال‌های منتهی به جنگ دوم جهانی بشدت خواهان مهاجرت یهودیان از اروپا به ۲ مقصد متفاوت بوده‌اند. مقصد اول آمریکا بود که یهودیان برای بسط سلطه خود در این کشور نیازمند مهاجرت هم‌مسלکان خویش و افزایش تعداد یهودیان در آمریکا بودند. مقصد دوم رهبران یهودی، فلسطین بود. کمبود جمعیت یهودیان در برابر مسلمانان باعث می‌شد رهبران یهود برای فراهم ساختن زمینه اشغال این سرزمین مقدس، یهودیان را به مهاجرت به فلسطین تشویق کنند. به نظر می‌رسد رهبران یهود در این دو سیاست کاملاً با اهداف هیتلر و آلمان نازی مشترک بوده‌اند. همین امر زمینه حمایت یهودیان از هیتلر و همکاری میان آنان را فراهم ساخته بود.

- ارتش یهودی هیتلر**

با پذیرش این ادعای حامیان هولوکاست که آلمان هیتلری در طول سال‌های جنگ، میلیون‌ها یهودی را کشته و این کشتارهای برنامه‌ریزی‌شده با هدف می‌گرفته است، در این صورت باید ارتش آلمان نازی را عامل اجرایی اصلی این جنایت معرفی کرد. حامیان هولوکاست نیز معتقدند افسران اس‌اس و نظامیان ارتش آلمان مجربان سیاست نابودی یهودیان بوده‌اند. با این فرض باید توقع داشت سیاست پاکسازی نژادی از خود ارتش آغاز شده باشد. به عبارت دیگر اگر قرار بود ارتش آلمان ۶ میلیون یهودی را بکشد، اولین گام آن بود که در ارتش آلمان هیچ یهودی‌ای وجود نداشته باشد.

اگر به تحقیق درپایم که ارتش آلمان هیچ‌گاه از یهودیان پاکسازی نشده، حتی در دوران جنگ دوم جهانی نیز یهودیان در مناصب مختلف این ارتش و با درجات متفاوت در حال کار بوده‌اند، در این صورت وجود هولوکاست کاملاً غیرمنطقی است. نگاهی به اسناد ارتش آلمان در دوران جنگ دوم جهانی نشان می‌دهد هزاران یهودی در ارتش نازی خدمت می‌کرده‌اند و صدها نفر از کسانی که به آنها اصطلاح «کاملاً یهودی» اطلاق می‌شود با آگاهی هیتلر و با تایید او در مناصب مختلف ارتش مشغول به کار

بوده‌اند. «بریان ریگ» از محققان دانشگاه کمبریج،

با بررسی ارتش هیتلر دست‌کم به یهودی بودن چه حد قابل تردید و خدشه‌پذیر است. علاوه بر همه اینها، برخی رهبران یهودی آلمان همچون «هلموت اشمیت» که از ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۲ صدراعظمی آلمان را برعهده داشتند در زمان جنگ دوم جهانی در ارتش آلمان به فعالیت مشغول بوده‌اند. اشمیت در ارتش نازی افسر نیروی هوایی بود. این در حالی است که حامیان هولوکاست مدعی‌اند در همان دوره که امثال اشمیت یهودی در ارتش آلمان درجه افسری داشته‌اند، این ارتش مشغول کشتار جمعی یهودیان بوده است. «جورج کارسکی» از رهبران مشهور یهودیان که کاملاً حامی سیاست‌های نازی‌ها و خواهان جداسازی کامل یهودیان از آلمان‌ها بود، به کرات از دولت آلمان نازی خواسته بود یهودیان آلمان را مجبور به قرار دادن ستاره داوود روی سینه خود کند. کارسکی معتقد بود از این طریق دولت آلمان به اهداف همیشگی یهودیان درباره جدا بودن از جوامع پیرامونی خود جامه عمل خواهد پوشاند. در ادامه در

این‌باره توضیحات بیشتری خواهیم آورد.

■ نگاه واقعی نظام هیتلری به یهودیان
از جمله پرسش‌های بی‌پاسخ این است که آیا نظام هیتلری خواهان از میان بردن همه یهودیان بوده است یا خیر؟ در جواب به این سوال باید گفت با توجه به همکاری‌های وسیع رهبران یهودی با شخص هیتلر و ارتش رایش سوم، این فرض که آلمان نازی در پی کشتار جمعی یهودیان بوده، کاملاً نپذیرفتنی است اما برای آنکه بتوان همکاری وسیع یهودیان با هیتلر را تفسیر کرد باید به دنبال هدف مشترکی میان آنان و هیتلر بود. به نظر می‌رسد سیاست‌های هیتلر در آلمان وجه مشترکی با آرزوهای رهبران و سازمان‌های یهودی برای جامعه یهود داشته است. این وجه مشترک شامل جداسازی یهودیان از جوامع پیرامونی و مجبور کردن یهودیان اروپا به مهاجرت است. چنانکه درباره عملکرد جورج کارسکی یادآور شدیم، این رهبر یهودی از حامیان جدی سیاست‌های هیتلر درباره یهودیان بود. در حالی که در تبلیغات کنونی چنین وانمود می‌شود که سیاست آلمان درباره نشان‌دار شدن یهودیان، سیاسی تحقیر‌آمیز و غیرانسان‌دوستانه بوده است اما در این تبلیغات هرگز اشاره نمی‌شود طراح اصلی چنین سیاستی، یکی از رهبران یهودی آلمان بوده است؛ جورج کارسکی بارها و بارها از دولت آلمان نازی خواسته بود نصب علامت ستاره داوود را برای یهودیان اجباری کند.

کارسکی معتقد بود نصب ستاره داوود باعث مشخص شدن یهودیان و عدم ادغام آنان در میان مسیحیان خواهد شد. سرانجام در اکتبر ۱۹۳۹ این امر در دستور کار دولت آلمان قرار گرفت و در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱ به صورت اجباری درآمد. از این مساله تاریخی می‌توان دریافت رهبران یهودی در این هدف با هیتلر و نازی‌ها در جداسازی یهودیان از غیریهودیان مشترک بوده‌اند. حتی رهبران یهودی در سال‌های منتهی به جنگ دوم جهانی بشدت خواهان مهاجرت یهودیان از اروپا به ۲ مقصد متفاوت بوده‌اند. مقصد اول آمریکا بود که یهودیان برای بسط سلطه خود در این کشور نیازمند مهاجرت هم‌مسلکان خویش و افزایش تعداد یهودیان در آمریکا بودند. مقصد دوم رهبران یهودی، فلسطین بود. کمبود جمعیت یهودیان در برابر مسلمانان باعث می‌شد رهبران یهود برای فراهم ساختن زمینه اشغال این سرزمین مقدس، یهودیان را به مهاجرت به فلسطین تشویق کنند. به نظر می‌رسد رهبران یهود در این دو سیاست کاملاً با اهداف هیتلر و آلمان نازی مشترک بوده‌اند. همین امر زمینه حمایت یهودیان از هیتلر و همکاری میان آنان را فراهم ساخته بود.

اکنون این فرض که دولت آلمان در پی کشتار جمعی یهودیان بوده غیرمنطقی بوده‌اند. غیرقابل پذیرش است اما می‌توان پذیرفت آلمان خواهان مهاجرت یهودیان در زمان حکومت هیتلر بوده است. اما سوال این است که آیا یهودیان خود موافق این مهاجرت بوده‌اند یا خیر؟ به عبارت بهتر آیا مهاجرت به خارج از اروپا امری اختیاری بوده است یا اجباری؟ در جواب باید گفت به‌طور قطع در میان عامه یهودیان، افراد و گروه‌هایی را می‌توان یافت که مخالف چنین مهاجرتی بوده، تلاوم زندگی در کشورهای اروپایی را بر مهاجرت به هر نقطه دنیا ترجیح می‌دادند اما نکته مهم آنکه رهبران جامعه یهودی و نخبگان تصمیم‌گیرنده برای یهودیان اروپا، خواهان مهاجرت بوده‌اند. از این رو هرچند مهاجرت مذکور از نگاه برخی یهودیان اجباری و با فشار رهبران یهودی بوده است، این مهاجرت را باید مهاجرتی اختیاری

نامش دانست. چرا که اقدامات دولت آلمان در مجتمع‌سازی و سپس اخراج یهودیان از اروپا به درخواست و با هماهنگی رهبران یهود صورت می‌گرفته است. چنانکه بیان شد رهبران یهودی خواهان مهاجرت یهودیان اروپا به فلسطین بوده‌اند تا از این طریق زمینه اجتماعی و جمعیت لازم برای تأثیر‌گذاری بر سیاست آمریکا را پیدا کنند و نیز با افزایش جمعیت یهودیان در فلسطین، زمینه اشغال این کشور را فراهم آورند.

در حال حاضر تبلیغات صهیونیستی و یهودی نه‌تنها منکر وجود چنین مهاجرت گسترده‌ای است که حتی افکار عمومی جهان را نیز از آن منحرف می‌کند. از آنجا که رایش سوم به سیاست جدیدی روی آورد که می‌توانست قدرت آلمان را در

جهان افزایش دهد و آن را به مراکز قدرت در جهان نزدیک‌تر کند، از این رو شخصیت هیتلر نزدیک به شخصیت تاریخی افسانه‌ای «بخت‌النصر» است که زمینه پراکنده شدن یهودیان در جهان را به نحو دلخواهی فراهم آورد.

توجه در توسعه فلسطین از سال ۱۹۳۳ به این سو داشته است». جالب آنکه مطابق توافق صورت‌گرفته، یهودیان مهاجر آلمانی تمام دارایی و مایملک قابل حمل خود را به فلسطین منتقل می‌کردند. از این رو جامعه یهودیان آلمانی مهاجر در فلسطین، جزو گروه‌های ثروتمند مهاجر محسوب می‌شدند. بنابر تخمین‌ها، یهودیان آلمانی سرمایه هنگفتی را بالغ بر ۲۰۹ میلیون مارک به فلسطین منتقل کردند. بدین ترتیب در فاصله زمانی سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱ ۶۰ هزار نفر از یهودیان آلمان (یعنی بیش از ۱۰ درصد کل یهودیان این کشور) با استفاده از موافقتنامه انتقال به فلسطین منتقل شدند. درباره میزان مهاجرت یهودیان آلمان به فلسطین پس از ۱۹۴۱ آمار دقیقی در دست نیست اما اکثر محققان اعتقاد دارند برنامه انتقال در این سال‌ها همچنان ادامه داشته و حتی بر سرعت آن نیز افزوده شده بود.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در این مقاله بیان شد، به نظر می‌رسد ادعاهای یهودیان و حامیان هولوکاست درباره سیاست‌های رایش سوم برای سرکوب یهودیان و کشتار جمعی آنها به هیچ‌وجه قابل پذیرش نیست، چرا که هیتلر در سیاست‌ها و اعتقادات خود و نیز آلمان هیتلری در جهت‌گیری‌های خود اصلاً به دنبال کشتار یهودیان نبوده‌اند. علاوه بر این مشخص شد سازمان‌ها و رهبران مهم یهودیان و صهیونیست‌ها در دوران فعالیت سیاسی هیتلر، در به قدرت رسیدن و اجرای سیاست‌هایش با وی همکاری و هماهنگی فراوانی داشته‌اند تا حدی که می‌توان سیاست هیتلر درباره یهودیان را کاملاً هماهنگ با خواسته‌های رهبران یهودی و صهیونیست دانست.

این تحقیق نشان داد حضور رهبران و شخصیت‌های مهم یهودی، کنار رایش سوم تا حدی پررنگ و مؤثر بوده است که به هیچ‌وجه نمی‌توان فرضیه کشتار یهودیان به دست ارتش هیتلر را فرضیه‌ای معقول دانست. حضور رهبران و نظامیان بلندپایه یهودی در ارتش آلمان هیتلری دلیل دیگری بر این امر است. در نهایت باید پذیرفت سیاست هیتلر در قبال یهودیان، اخراج آنها از اروپا و قلمرو حکومتی آلمان و مهاجرت دادن جمعیت‌های یهودی به آمریکا و فلسطین بوده است. در این زمینه نیز به همکاری سازمان‌های نظامی و اطلاعاتی هیتلری با سازمان‌های یهودی – صهیونیست اشاره کردیم. از این رو به نظر می‌رسد هیتلر را می‌توان «بخت‌النصر قرن بیستم» دانست که در طول حکومت چندین ساله خود در آلمان زمینه را برای مهاجرت مجدد یهودیان فراهم ساخت تا سازمان‌های یهودی و صهیونیستی بتوانند یهودیان را به مهاجرت به آمریکا و فلسطین مجبور کنند و زمینه را برای سلطه آنها بر این دو نقطه حسی از جهان در حال شکل‌گیری نیمه قرن بیستم، آماده کنند.

پی‌نوشت

***** در مورد بخت‌النصر دو نظریه مختلف تاریخی وجود دارد که بنا بر نظر صحیح‌تر، بخت‌النصر بهانه لازم را برای پراکنده شدن یهود در سراسر دنیا فراهم آورد که به اعتقاد محققان این امر خود از اهداف برنامه‌ریزی شده یهود برای بسط سلطه بر جهان از طریق مهاجرت اختیاری بود. از آنجا که هیتلر نیز بهانه خوبی برای فتح آمریکا و سرازیر کردن سیل یهودیان مهاجر از اروپا به سرزمین‌های اشغالی فلسطین فراهم کرد، این عنوان را استعاره مناسبی برای اشاره به زندگی و عملکرد

وی دانستم– نویسنده

***** این مقاله تلخیصی از مقاله‌ای مفصل با همین نام است که در فصلنامه مطالعات تاریخی انتشار یافته‌است.

بر مبنای این موافقتنامه، آلمان نازی زمینه و امکانات لازم را برای انتقال یهودیان آلمان به همراه دارایی‌ها و وسایل زندگی‌شان به فلسطین، فراهم می‌کرد. این موافقتنامه که

سال‌ها به مورد اجرا گذاشته شد، به‌صورت نوبه‌ای مورد ارزیابی وزارت داخله آلمان قرار می‌گرفت. به‌عنوان مثال، دسامبر ۱۹۳۷ وزارت داخله ضمن ارزیابی آثار موافقتنامه انتقال مدعی شد: «بدون شک موافقتنامه هوارا اثری قابل

شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۹۲

تقویم تاریخ

رحت حکیم و عارف بزرگوار

«ملاحسینقلی همدانی» (۱۲۷۲ ش)

آخوند ملاحسینقلی همدانی، حدود سال ۱۲۰۲ ش (۱۲۳۹ ق) در یکی از روستاهای اطراف همدان به دنیا آمد. وی روزگار کودکی را به اقتضای محل سکونت به شبانی گذراند. آنگاه به تهران رفت و پس از فراگیری مقدمات، وارد حوزه درس شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به «شیخ‌العراقین» شد و دروس معقول را پشت سر گذاشت. آخوند همدانی سپس عازم سبزوار شد و نزد حاج ملاهادی سبزواری، حکمت و فلسفه را فراگرفت. وی پس از مدتی به نجف اشرف رفت و ضمن حضور در محضر درس فقه و اصول شیخ مرتضی انصاری، بسیاری از تقریرات استاد را به رشته تحریر درآورد. آخوند ملاحسینقلی همدانی همچنین در محضر آقا سیدعلی شومتری به سیر و سلوک پرداخت و نزد وی مقام و مرتبتی عظیم یافت. آخوند به اخلاقی و تهذیب نفس توجه تام داشت و علوم ظاهری را بر خلاف اکثر عرفا و متصوفه، حجاب نمی‌دانست. این عارف بزرگ از اینکه به عنوان قطب و مرشد مطرح شود پرهیز می‌کرد و تنها خود را بنده‌ای از بندگان خدا می‌دانست. در محضر درس عرفان او شاگردان فاضلی پرورش یافتند که شیخ محمد بهاری، سیداحمد تهرانی، میرزااجواد ملکی تبریزی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، سیدمرتضی کشمیری، سیدمحسن امین‌عاملی و… از بقیه مشهورترند. همچنین از آخوند ملاحسینقلی همدانی آثاری برجای مانده که نامه‌ها و مُشافت، تذکرةالمؤمنین، تقریرات در اخلاقی و مناجات‌ها از آن جمله‌اند. این عارف بالله ۱۶ اسفند ۱۲۷۲ ش (۲۸ شعبان ۱۳۱۱ ق) در ۷۰ سالگی جان از قفس تن به در بُرد و در کربلای معلی به خاک سپرده شد.

■ ■ ■

اعدام انقلابی «سپهبد رزم‌آرا» توسط جمعیت فدائیان اسلام (۱۳۲۹ ش)



سپهبد حاجعلی رزم‌آرا سال ۱۲۸۰ ش به دنیا آمد و در ۱۷ مدرسه نظام شد. وی پس از احراز درجه افسری، به اقتضای زمان، در چندزد و خورد داخلی شرکت کرد و به همین دلیل ارتقای درجه یافت. رزم‌آرا در سال‌های بعد مدارج ترقی را پیمود تا اینکه پس از تبعید رضاخان به ریاست ستاد ارتش رسید. در زمان صدارت قوام، شاه کرد برای از بین بردن نخست‌وزیر سقوط دولت وی، به هر کسی متوسل می‌شد و به همه وعده صدارت می‌داد. رزم‌آرا در زمره افسرادی بود که شاه به او وعده نخست‌وزیری داده بود. رزم‌آرا با اتکا به قول شاه و با پشت پا زدن به عنایات قوام نسبت به خود، درصد تضعیف دولت برآمد. وی از آن پس تصمیم به احراز صدارت گرفت تا اینکه پنجم تیرماه ۱۳۲۹ فرمان نخست‌وزیری دریافت کرد. سپهبد رزم‌آرا به عنوان ژنرال ارتش رژیم شاه و عنصر سرشناس دولت استعماری انگلیس هنگامی که به نخست‌وزیری کشور رسید، با ملی شدن صنعت نفت ایران بشدت مخالفت می‌کرد و قصد داشت با سرکوب نهضت مردم تا جایی که ممکن است به اربابان خود خدمت کند. لذا فدائیان اسلام به این تشخیص رسیدند که اگر این عنصر وابسته از میان برداشته نشود، در نهضت مردم اختلال حاصل می‌شود. به همین جهت شهید خلیل طهماسبی از سوی جمعیت فدائیان اسلام مأمور ترور رزم‌آرا شد و وی را در شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ به هلاکت رساند. اعدام انقلابی وی در واقع هشداری به برخی نمایندگان مجلس شانزدهم بود که به دلیل وابستگی به انگلیس، مانع ملی شدن صنعت نفت در ایران می‌شدند.

■ ■ ■

اعلام قطع روابط ایران و انگلیس توسط وزارت خارجه (۱۳۶۷ ش)

۴ روز پس از صدور حکم تاریخی حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر ارتداد و قتل سلمان رشدی، نویسنده کتاب ضاله آیات شیطانی، وی از اینکه کتابش باعث نارضایتی مسلمانان شده است، اظهار تاسف و پوزش کرد. در حقیقت عذرخواهی سلمان رشدی، برای ختم این غائله کافی نبود. از این رو، مجلس شورای اسلامی، نهم اسفند ۱۳۶۷، طی جلسه فوق‌العاده‌ای، با اعلام ضرب‌الاجل یک‌هفتگی برای انگلیس، هرگونه رابطه سیاسی با لندن را منوط به عذرخواهی مقامات انگلیسی و تجدیدنظر در مواضع غیراصولی نسبت به جهان اسلام و کتاب آیات شیطانی کرد. وزیر خارجه انگلیس ضمن ابراز تاسف از انتشار کتاب رشدی، خود و دولت متبوعش را جدا از مسؤولیت انتشار این کتاب دانست. اما چون این اظهارات و موضع‌گیری‌ها فاقد عذرخواهی رسمی و علنی بود، دولت جمهوری اسلامی ایران ۱۶ اسفند ۱۳۶۷ در پایان مهلت یک‌هفتگی روابط سیاسی خود را با انگلستان به طور رسمی قطع کرد.

